

## نگارش به مثابه سلوک

آقای منصور براهیمی . جلسه ۱۳۷

یک تار مو . ۱۶ بهمن ۹۷

سال‌های سال از مرگ شما می‌گذرد و آن‌چه که الان از جسم شما باقی مانده است، فقط یک تار موست. تمام هستی جسمانی‌تان همین تار مو است. تار مویی که با خار و خاشاک و آشغال‌هایی از این دست درهم تنیده شده است و به شاخه یا بوته‌ای چسبیده است و خودش را محکم نگه داشته است. تنها کاری که می‌توانید بکنید برای بقاء، برای این‌که این حداقل جسمانیتان حفظ شود همین پیچیدن دور چیزهایی است که شما را حفظ بکند. جز این تار مو هیچ چیز دیگری از جسمانیت شما وجود ندارد. اما همین تار مو گنجینه‌ی وسیعی است از زندگی شما؛ از دی‌ان‌ای‌تان بگیرید تا حافظه، خاطرات، خطرات، و همه‌ی این‌ها. یک بایگانی کامل است اما تنها چیزی است که باقی مانده است. دیگر هیچ عملی نمی‌توانید انجام دهید؛ هیچ کاری نمی‌توانید بکنید. تنها کاری که از شما برمی‌آید همین تکیه کردن انگلوار به موجودات دیگر است برای این‌که خودتان را حفظ کنید.

اما امروز اتفاق می‌افتد. شما که هر روز مثل این بازاری‌هایی که چرتکه می‌اندازند تا دارایی‌های‌شان را حساب کنند، تک‌تک آن‌چه را که باقی مانده است برای شما حساب می‌کردید؛ امروز گرمایی را احساس می‌کنید که از آتش گرفتن جنگل ناشی شده است و لحظه به لحظه به شما نزدیک می‌شود. چطور ممکن است دارایی‌تان را حفظ کنید؟ همه آن دارایی‌هایی که در شما جمع شده است. اگر برای شما اتفاقی بیفتد آیا این آگاهی از هستی از این‌که شما هنوز هستی دارید؛ آیا این را هم از دست می‌دهید؟ با تمام وجود این تنها عملی را که می‌توانید انجام دهید یعنی پیچیدن و تکیه کردن به دیگران، این کار را با آخرین توان‌تان می‌کنید. اما آتش بی‌رحم‌تر از آن است که شما فکر می‌کنید. در چشم به هم زدنی نابود می‌شوید و با باد به نیستی محض بدل می‌شوید. دیگر هیچ چیز نیست. حتی دی‌ان‌ای شما. با آن‌که نیستید یک آگاهی در شما هست. این آگاهی، آگاهی از این‌که من هستم نیست. اما آگاهی که هستی هست؛ هر چند شما نیستید. هنوز با این آگاهی جدید خیلی خو نگرفتید؛ اما شک ندارید که نوعی آگاهی است. آیا این آگاهی زبان دارد؟ نه! این آگاهی به کلام درمی‌آید؛ نه. می‌شود برایش زبانی اختراع کرد؛ شاید! اما ظاهراً این آگاهی در شما بود. فقط چیزهایی کنار رفت که آن بتواند ظهور پیدا کند و این احساس غریب از نیستی و هستی را در شما پدید بیاورد. اگر توانستید با این آگاهی خو بگیرید، وقتی از تمرین فارغ شدید، هر وقت که خودتان فکر کردید می‌توانید رهاش کنید؛ آن را با هر زبانی که فکر می‌کنید روی کاغذ بیاورید. ممکن است این‌ها کلماتی پیش نباشند؛ ممکن است حروفی باشند مثل الف لام میم، ممکن است عدد باشند، ممکن است یک زبان کاملاً تازه باشد که هیچ کس تا به حال به آن تکلم نکرده است. می‌دانید که آن آگاهی خیلی تنزل پیدا می‌کند وقتی بخواهد به زبان بدل شود. اما تلاش‌تان را بکنید و زبانش را پیدا کنید. اگر هم پیدا نشد، نفس آن آگاهی ارزشمند است برای شما.